

عاشورا، فلسفه تاریخ و پراکسیس اجتماعی

یکی از مواردی که پیش می‌آید آن است که هرکس در مواجهه با دیگران خود را در جانب حق می‌پندارد و دیگران را در جانب باطل. الان تقریباً کسی نیست که هیچ مورد ظلم نباشد و ظلمی نبیند، خصوصاً الان که مسائل و مشکلات و نزاع‌ها از خانواده تا جامعه فراوان است. آیا فکر شریعتی راهی برای این شرایط ما بازمی‌کند یا نه‌پایتا گرفتار خود حق‌پنداری می‌مانیم؟ آیا معیاری هم برای جبهه حق ارائه می‌کنند؟ در همان کتاب حسین وارث آدم در قسمت شهادت پاراگراف‌هایی ناظر به این مطلب هست، ولی پاراگراف‌های ضعیفی است؛ یعنی معیارهای درست و دقیقی ارائه نمی‌کند. می‌گوید «ما که در منجلا ب زندگی روزمره جانوری‌مان غرقیم، باید سوگوار و عزادار مردان و زنان و کودکانی باشیم که در کربلا برای همیشه شهادت حضورشان را در تاریخ و در پیشگاه خدا و در پیشگاه آزادی به ثبت رساندند.» یعنی زندگی روزمره را اصل نمی‌گیرد یا مثلاً می‌گوید شهیدای کربلا نسبت به کلیه تعلقات قطع تعلق کردند؛ مثلاً از مالکیت، یعنی گویا امان‌هایی برای تشخیص حق از باطل هم دارد، اما متأسفانه غالباً به این سمت می‌روند که خودشان برحق و دیگران بر باطلند و به این ترتیب نزاع دو فرعون یا دو باطل شکل خواهد گرفت. شریعتی می‌تواند به ما برای توصیف جامعه با برون رفت از این وضعیت کمکی کند؟ من این بحث را مهم می‌دانم، اما باید نکته‌ای متذکر شویم که اگر به آن توجه نشود، دچار خط و خطاهای بزرگ می‌شویم، چنانکه هم در جامعه خودمان و هم در نسبت با شریعتی دچار آنها شده‌ایم و آن این است که شریعتی صحبت از فلسفه تاریخ می‌کند، ولی بحث‌های مطالعات تاریخی باید از آن تفکیک شود. فلسفه تاریخ ناظر به یک کلان روایت است، اما مطالعات تاریخی نیاز به اسناد و آرشیک موضوع تاریخی در یک برهه از تاریخ دارد. اشکالی که اینجا پیدا می‌شود این است که کسانی که از نگاه شریعتی تأثیر پذیرفتند، فلسفه تاریخ را به عنوان تحلیل تاریخی ببینند، یعنی فکر کنند شریعتی دارد مساله عاشورا با مسائل تاریخ اسلام را تحلیل تاریخی می‌کند، نه شریعتی از منظر فلسفه تاریخ به این مسائل می‌پردازد و می‌گوید بشریت به این صورت بوده و از پیش فرضی هم دارد استفاده می‌کند که آن دوگانه‌هاست. به نظر می‌آید دوگانه‌ها در فلسفه تاریخ مدرن، یکی از مولفه‌های بنیادین هستند که مارکسیست‌ها یا چپ‌های هگلی از آن استفاده کرده‌اند. شریعتی هم از این متأثر است. اگر ما این را تنها شیوه فهم تاریخ فرض کنیم، خودمان را محدود کرده‌ایم. این را صرفاً باید به مثابه یک امکان و چشم‌انداز استفاده کرد، ولی اگر بگوییم الا و لابد همین است، دچار خطر بزرگی شده و بین فلسفه تاریخ و مطالعات تاریخی نتوانسته‌ایم تفکیک قائل شویم.

نکته دیگری که به نظر می‌رسد آن است که شریعتی ساحت مختلف را تقلیل می‌دهد به این وضعیت حسینی یزیدی و زینبی و اینها را در بستر انقلاب اجتماعی بحث می‌کند. گویا ما حقیقت را به کل در دست داریم و استنباط کامل و معصومانه از حق و حقیقت داریم و صرفاً به اقدام و عمل و رساندن پیام باید بپردازیم. انکار هیچ جهادتی برای دریاقتن حقیقت با حتی مجاهدتی در تقرب به خداوند مورد نیاز نیست. آیا موافقتی که این تاحدی ساده‌انگاری است و حتی مجاهدات علمی پرداختن به نظریه‌ها، کشف راه حل‌ها، سرد آوردن از آن خوداگاهی هم درش نیست؟ خوداگاهی او در نسبت با عمل اجتماعی طرح می‌شود.

این بحثی است که باز باید به صورت جداگانه طرح شود، اما یک نکته می‌توانم بگویم و آن اینکه شریعتی هم در یک برهه تاریخی وارد پراکسیس اجتماعی می‌شود و در آن برهه، ناظر به بسیاری از مسائل و تحولاتی که در آن دوره وجود داشته است، تلاش کرده از این مذهب و تشیع استفاده کند برای آن پراکسیس اجتماعی خودش. حالا آیا امروز در این موضوع باید دقیقاً نعل‌به‌نعل همان گونه حرکت کنیم که او می‌گفت، یا نه؟ اینجا بحث دیگری هم هست و آن اینکه اگر بخواهیم فراتر از مساله بحث امروز در مورد عاشورا نزد شریعتی برویم، اساساً شریعتی و گفت‌مان شریعتی مبتنی بر دل‌هایی محوری بوده یا نه؟ به صورت خیلی ساده اگر بخواهیم بگوییم، شریعتی با سه مساله روبرو بوده؛ یکی استعمار خارجی، یکی استبداد داخلی و یکی استعمار. او باید ذیل احیای تاریخ معاصر جهان اسلام - که شریعتی متعلق به آن است، فهمیده شود و اگر این را نفهمیم، ممکن است بسیاری از آثار شریعتی را درک نکنیم. شریعتی مصدق تمام‌عیار بوده؛ یعنی با استعمار بیگانگان شدیداً زاویه داشته است و به گفته او استعمار در انواع مختلف تلاش می‌کند ما را از خودمان بیخود کند و ملت‌ها را از ملیت و هویت خودشان خالی کند. می‌گفت استعمارگران به تنهایی نمی‌توانستند این کار را بکنند و همیاری داخلی نیاز داشتند و آن استبداد بود، ولی این دو نیز کافی نیستند و به یک استعمار نیز نیاز بوده است. همان گونه که در کتاب تاریخ و شناخت ادیان می‌گوید، مذهب موتور محرک جوامع اسلامی است. وقتی من می‌خواهم تاریخ ایران را مورد خوانش قرار دهم، نمی‌توانم مانند یونان یا روم بررسی‌اش کنم. آنجا ممکن است فلسفه و هنر مهم باشد، اما آنچه که دل مرکزی هویت ایرانی را تشکیل می‌دهد، مذهب است. چگونه می‌شود این ملت را از خودش تهی کرد و از آن چیزی که موتور محرک آن است جدا کرد؟ [با یک مذهب تخیلی] این بحث شریعتی در آن جایگاه کلان‌شاخ است و اگر آن را به این صورت مورد امعان نظر قرار ندهیم، دچار کج‌تفسیری خواهیم شد. شریعتی متعلق به کدام گروه است؟ احیایگران. این عنوان در عالم اسلامی معاصر اسم‌های بزرگی را شامل می‌شود؛ از سیدجمال و اقبال لاهوری تا شریعتی و طالقانی و امام. این دسته را باید شناخت و اگر نشناسیم، دچار کج‌تفسیری از شریعتی می‌شویم.

ابومخنف و آنچه از او باید دانست



کتاب جابر جعفی یا مثل نسخه اصلی و کامل همین کتاب مقتل الحسین ابومخنف- بنابر این مولفان بعدی یکی از کارهایشان این بود که جهت حفظ آثار گذشته آن آثار را عیناً در کتب خودشان نقل می‌کردند و روایاتی را بر آن می‌افزودند؛ یعنی چند کتاب کهن در یک موضوع واحد- مثلاً همین مقتل را- کنار هم می‌گذاشتند حال یا هر متن را مستقلاً ذکر می‌کردند، بعد متن بعدی را می‌آوردند یا گزارش‌های اینها را درهم کرده و با حفظ فاصله‌گذاری - به اصطلاح- نقل می‌کردند؛ یعنی مثلاً در مورد شهادت حضرت قاسم (ع) مشخص می‌کردند تا کجای متن از ابومخنف است و از اینجا به بعد گزارش عوانتین حکم است و از اینجا گزارش عمار دهنی است و دیگران. این کار باعث حفظ آثار پیشینیان شد؛ یعنی اگر همین کار را طبری، شیخ مفید یا سایرین انجام نمی‌دادند، ما امروز دسترسی به همین روایات هم نداشتیم، ولی متقدمین مثل ابومخنف - نه فقط ابومخنف بلکه مثلاً مدائنی- چهره‌های مورخ آن زمان، که آثار فراوانی داشتند و تعداد آثارشان به بعضاً به ۱۰۰ و ۲۰۰ کتاب می‌رسید- اعم از جزوه‌های کوتاه تا تک‌نگاری در باب یک واقعه خاص تا کتاب نسبتاً مفصل - آنها این کار را نمی‌کردند، بلکه فقط روایت‌هایی که خودشان شنیده بودند یا با سند به دست‌شان رسیده بود را منعکس می‌کردند و این گونه نبود که مثل طبری بخواهند آثار مکتوب پیشینیان را هم در کتاب‌هایشان ثبت و ضبط کنند.

بنابراین می‌بینیم که در مقتل جابر جعفی - که گفتیم امروزه موجود نیست اما روایات متعددی از آن باقی مانده است- روایات کهنی از واقعه عاشورا هست که در مقتل ابومخنف نیست، بنابراین اینکه بخواهیم منحصر و محدود در مقتل ابومخنف روایتی جمع نکنیم، البته گزارش‌های متقدم واحد از پیشین است؛ از جمله گزارش ابومخنف. شیخ عباس قمی در مقدمه کتاب شریف «نفس‌المجموم» اشاره می‌کند که من می‌خواهم این کتاب را بر اساس منابع قرن اول تا پنجم بنویسم به این علت که در آن قرون تحریف‌ها و نقل‌قول‌های شفاهی و داستان‌ها یا به متون تاریخ عاشورا راه پیدا نکرده یا کمتر راه پیدا کرده است. آری، و سلسله این منابع کهن مقتل ابومخنف است.

اگر بخواهیم به خود کتاب بپردازیم، آنچه امروز در اختیار ماست ۱۱۳ روایت کوتاه یا بلند از ابومخنف است که توسط طبری منعکس شده و یک گزارش عقلائی قابل‌باور از امام حسین (ع) و قیام ایشان در روز عاشورا عرضه کرده است و خیر از عجایب و غرایب و مسائلی که در متون متأخری مثل روضه‌الشهدا یا اسرار الشهاده آمده، در آن دیده نمی‌شود. از این جهت ممکن است خوشایند بعضی مداحان و روضه‌خوانان نباشد. مثلاً در این مقتل کل کشته‌های سپاه دشمن ۸۸ نفر ذکر شده است که با شرایطی که از روز عاشورا و نحوه جنگ دشمن سراغ داریم، این عدد طبیعی به نظر می‌رسد، چنانکه در سایر منابع مقدم هم منعکس شده است. نقل شده که در حمله اول بسیاری از یاران امام حسین (ع) را با تیراندازی به شهادت می‌رسانند. در این جنگ از دشمن رفتاری را شاهدیم که حتی در جاهلیت هم

مجموع می‌بینیم که ابومخنف از هشام روایت می‌کند یعنی امر برعکس است که اصلاً ممکن هم نبوده است. به هر حال در این نسخه معمول، استاد از شاگرد نقل می‌کند. نکته دیگر اینکه در متن معمول از شیخ کلینی روایت شده است. ابومخنفی که سال ۱۵۷ هجری قمری رحلت کرده است، چطور می‌توانسته از کلینی - یعنی از کسی که در نیمه دوم قرن سوم به دنیا آمده و در سال ۲۲۹ هجری قمری از دنیا رفته است- روایت کرده باشد؟ اینجا شواهدی است بر جعلی بودن این متن که به اسم ابومخنف منتشر شده است. بنابراین متن معتبر ابومخنف همان متنی است که در واقع طبری به ما ارائه داده است و وعده‌های هم آن را استخراج کرده‌اند و در قالب کتاب مستقلاً به چاپ رسانده‌اند که من به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنم. یکی «وقعه‌الطف» از آقای شیخ محمدهادی یوسفی غروی که این متن را استخراج کرده و به چاپ رسانده است و ترجمه‌ای از این متن توسط محمدصادق روحانی نیز به انجام رسیده که یکی از فواید آن درج‌اندیشه اعلام عاشورا در انتهای اثر است؛ یعنی باز تحقیقی این ترجمه، بسیار قوی است، چنانکه در سومین دوره کتاب سال عاشورا نیز این کتاب برگزیده شد.

کار دیگری که استخراج روایات و ترجمه توأمان اثر است، توسط دکتر حجت‌الله جودکی به انجام رسیده و انتشارات خیمه آن را منتشر کرده است. یکی از فواید و موارد استفاده از مقتل ابومخنف می‌تواند این باشد که چون گزارش متقدمی است، نوع روایات‌ها از واقعه عاشورا و مطالب منعکس شده در آن می‌تواند ملاکی برای

ارزیابی سایر اخباری که در این باره داده می‌شود باشد؛ یعنی اگر اخباری با گزارش ابومخنف فاصله زیاد دارند و قابل جمع نیستند، گزارش ابومخنف متقدم است از منابع اولیه اخذ می‌شود و اگر گزارش متأخر اسامه هیچ ارتباط و نسبتی با این متن نداشته باشد، باید در آن گزارش متأخر به دیده تردید بنگریم. البته این توقع هم اشتباه است که فکر کنیم ابومخنف همه چیز را منعکس کرده و هر چیزی که او نیآورده است معتبر نیست. این هم فکر غلطی است، چرا که ما باید به شیوه تاریخ‌نگاری و نگارش آثار در آن دوره هم توجه داشته باشیم. فی‌المثل ابومخنف با اینکه شاگرد جابر جعفی بوده است و روایاتی از استادش جابر در سایر آثارش و در مورد سایر وقایع تاریخ آن دوره - مثلاً درباره جنگ جمل یا درباره جنگ صفین - نقل کرده، اما در کتاب مقتل الحسین روایاتی از جابر جعفی نقل نشده است. باید پرسیم که چرا، و پرسیم که این عدم نقل را چطور باید فهمید. به نظر می‌رسد در زمانی که ابومخنف این کتاب را می‌نوشت - یعنی نیمه اول قرن دوم هجری قمری - مقتل جابر جعفی در دسترس و نسخ آن موجود بوده است، لذا ابومخنف کتاب استادش را در کتاب خودش تضمین و نقل نکرده است، بلکه به گونه‌ای کار او را تکمیل کرده و مسیری را که جابر رفته بود، ایشان ادامه داده و روایات دیگری را گردآوری کرده است. نکته دیگری که باید به آن دقت شود آن است که در ادامه مسیر تاریخ اسلام می‌بینیم که آثار متقدم در ورطه نابودی افتاده‌اند و خیلی از آنها از بین رفته‌اند - مثل همین

سعید طاووسی مسرور
عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی

قصده دارم به مناسبت ماه محرم مجموعه‌ای از آثار عاشورایی مهم، چه از آثار متقدم و کهن و چه آثار متأخر و حتی کارهای معاصر را معرفی کنم و در این مجال به اهم آثار بپردازم. کتاب اولی که در نظر گرفته‌ام، کتاب «مقتل الحسین» است اثر ابومخنف لوط‌بن یحیی. معمولاً این طور گفته می‌شود که کتاب ابومخنف اولین مقتل مکتوب امام حسین (ع) است. این حرف ملاحظاتی دارد و حرف دقیقی نیست. ما پیش از ابومخنف هم مقتل‌هایی را سراغ داریم. مثلاً مقتل قاسم بن اصعب بن نباته که پاره‌هایی از آن در روایات و منابع تاریخی به جا مانده است و همین طور مقتل جابر جعفی که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده و در واقع جابر از اساتید ابومخنف است و یک طبقه از او جلوتر است و کارش مقدم بر او محسوب می‌شود. متأسفانه مقتل‌هایی که اسم بردم، به ما نرسیده است. مقتل قاسم بن اصعب یا مقتل جابر تقریباً مربوط به یک دوره هستند، اما اسماعیل اغلو از محققان ترک می‌گوید که جابر جعفی نخستین مقتل نگار بوده است.

مقتل دیگری را نیز آقای دکتر رسول جعفریان اخیراً استخراج کرده و در چاپ جدید «تأملی در نهضت عاشورا» هم آن را بازنشر کرده‌اند. این مقتل حسین بن عبدالرحمن سلمی کوفی متوفی ۱۳۶ هجری قمری است (ابومخنف متوفی ۱۵۷ هجری قمری است) پس این کتاب هم مقدم بر ابومخنف است و ایشان یعنی حسین بن عبدالرحمن در زمان واقعه عاشورا در شهر کوفه حضور داشته و اخبار واقعه را با یک واسطه و اخبار کوفه را بدون واسطه نقل می‌کند و گزارش می‌دهد و این را استاد جعفریان از روایات بازمانده او مندرج در منابع مختلف گردآوری و در قالب یک کتاب تدوین کرده‌اند و به نظر می‌رسد در اصل هم کتاب بوده است، به این جهت که اخبار متعدد و انسجام و سبوری دارد. پس ابومخنف اولین مقتلی است که الان ما به آن امکان دسترسی داریم و امکان دسترسی برای ما از طریق نقل از منابع بعدی فراهم شده، چون هیچ نسخه‌ای از مقتل ابومخنف به صورت خطی به ما نرسیده است. مهم‌ترین منبعی که اخبار ابومخنف را منعکس کرده، تاریخ طبری است و همین طور منابع بعدی آن مانند الارشاد شیخ مفید که هر دو نفر، یعنی هم طبری و هم شیخ مفید، به نقل از هشام کلبی از ابومخنف این اخبار را روایت می‌کنند. ابومخنف در کتاب خودش منابع دست‌اولی در اختیار داشته و به آنها مراجعه کرده است. اولاً به شاهدان عینی عاشورا که از جبهه امام حسین (ع) و یاران حضرت و بازماندگان بوده‌اند، مراجعه کرده است؛ مانند همسر زهریربن قین و یا یکی از منابع اوقیبه بن سیمان است که عقیه غلام خاتم رباب بوده و کل وقایع را درک کرده، اما به شهادت نرسیده است، چون غلام

تکلیف جنگ ندارد و ایشان هم نخواسته که به میدان برود. ابومخنف همین طور به اخبار دشمن و کسانی که در جبهه باطل نقش آفرینی داشته‌اند مراجعه کرده و همین طور روایاتی از موصمان علیهم السلام، از امام‌باقر و امام‌صادق علیهم السلام نقل می‌کند. بنابراین گزارش ابومخنف بسیار گزارش مهمی است و مورد توجه منابع دیگر هم قرار گرفته است، علاوه بر هشام کلبی، واقعی، نصربن مزاحم، مدائنی، بلاذری، ابوحنیفه دینوری و همین طور آثار بعد از آنها به ارجوع کرده و از این کتاب بسیار استفاده کرده‌اند. نکته‌ای که درباره مقتل ابومخنف باید به آن توجه باشیم این است که متن معمولی هم احتمالاً در قرن ششم هجری قمری - ساخته شده و به ابومخنف نسبت داده شده که به هیچ وجه از او نیست و اشتباهاتی تاریخی دارد و روایات نامعتبر و غیرمستند در آن هست، به طوری که وقتی انسان به متن مراجعه می‌کند، به وضوح مشخص می‌شود که اینها نمی‌توانند از ابومخنف باشد و حتی برخی سندهایی که درج شده ساختگی است و موجب رسوایی این متن می‌شود. بزرگان مثل شیخ عباس قمی و استادش محدث نوری و همین طور سیدمحسن امین بر بی‌اعتباری این متن معمول تأکید کرده‌اند. چند شاهد در باب جعلی بودن این متن منتسب به ابومخنف - که بنده در چاپ نجف و چاپ کویت دیده‌ام - ذکر می‌کنم. هشام کلبی خود راوی مقتل ابومخنف بوده و طبری و شیخ مفید به همین طریق - یعنی از طریق هشام کلبی - این مقتل را روایت می‌کنند، اما در نسخه

